

دولت و اقتصاد

توسعه بوروکراسیسم در نئولیبرالیسم

دکتر بیوک اهرابلو

اقتصادیون کلاسیک، چون آدام اسمیت و ریکاردو دولت را در اداره امور اقتصادی به تنهایی ضعیف و ناتوان میدانند و علت توسعه اقتصادی را نتیجه فعالیت‌های بخش خصوصی می‌پندارند.

آدام اسمیت عقاید خود را چنین بیان مینماید که دولت دارای دو وظیفه مختلف میباشد: اول دفاع از حقوق افراد و حدود و ثغور کشور، دوم حفظ مالکیت خصوصی مردم و دفاع از آن. خارج از وظایف مذکور حق مداخله در امور دیگر را ندارد و لازم است تا سرحد امکان خود را از مرحله مداخله دورتر نگاهدارد.

ریکاردو در نظریات خود نسبت به عدم مداخله دولت در امور اقتصادی راه افراط پیش گرفته و حتی قانونی را که در سال ۱۸۰۳ از طرف پیتس Pitt's برای حمایت از فقر پیشنهاد شد محکوم کرد و معتقد شد که با وضع چنین قانونی میتوان ثروتمندان را فقیر کرد ولی فقر را نمیتوان ثروتمند نمود. جان استوارت میل برخلاف ریکاردو و آدام اسمیت با استفاده از سیر تحولات اقتصادی تا سال ۱۸۴۸ معتقد است که دولت حتی غیر از موارد ضروری در بعضی از موارد دیگر، چون تعلیم و تربیت و بهداشت، میتواند مداخله

نماید و مردم را تحت حمایت خود درآورد .

نظر عدم دخالت دولت در امور اقتصادی کلاسیک‌ها را بر آن داشت که روش هر کانتکیستهارا درمداخله دولت مردود بشمارند، بدون توجه باینکه این مکتب حتی صد سال پیش با این روش تحولات صنعتی را بارمغان آورده است ، رژیم اصناف که در آن اختیارات ورهبری هر رشته از صنعت را بدست گروه معینی میسپردند تأسیس کردند و با این روش صنایع دستی را تبدیل به صنایع نیمه ماشینی نمودند ، مثل احداث صنایع چینی سازی، تشکیل گروه‌های تجارتي جهت بازاریابی تولیدات داخلی .

قبل از قرن نوزدهم قسمت اعظم پیشرفت اقتصادی را در اروپا فعالیت بخش‌های خصوصی فراهم میساخت. در این میان حکومت سلطنتی اطریش و لهستان با حفظ آزادی اقتصادی Liberalismus یکنوع دخالت دولت را بصورت کنترل بعضی از امور و نظارت صنایع و تأسیس بانکهای مختلف اجرا میکردند و این روش امروزه نیز بابرنامه منظمی ادامه پیدا کرده است. در نیمه دوم قرن نوزدهم سعی کردند که حدود دخالت دولت را در چهار چوب فعالیت‌های بخش‌های خصوصی تعیین کنند تا حوزه فعالیت هر يك از بخشها (دولتی و خصوصی) مشخص و معلوم گردد. مثلاً کاسل Cassel احتیاجات فردی را از احتیاجات عمومی جامعه جدا نموده و معتقد است قسمتی از خواسته‌های فردی را بخش‌های خصوصی میتوانند تأمین کنند، ولی جامعه احتیاجات دیگری دارد که فراهم کردن آنها از قدرت بخش خصوصی خارج است، مثلاً: تأمین پوشاک یکی از احتیاجات فردی بشمار میرود .

مسأله دیگری که باید مورد توجه قرار بگیرد عبارت است از سود

و فایده حاصله از فعالیتها .

فعالیت سرمایه‌گذاران خصوصی هر چند که در آمد ملی را افزایش میدهد ولی آنان بیشتر متوجه سود خود هستند و در پی سرمایه‌گذاریهائی میشوند که منافع فوری و زود رس دارند ولی برنامه‌هائی وجود دارند که کمتر متضمن سودند و نفع عمومی جامعه را در بر دارند. پس فعالیتهائی که جنبه عمومی ندارند و بخش‌های خصوصی توانائی انجام آنها را دارند باید به بخش خصوصی واگذار شود، و سرمایه‌گذاریهای بزرگ که جنبه عمومی دارند و انجام آنها از حدود قدرت مالی و معنوی بخش‌های خصوصی خارج است دولت خود به عهده بگیرد (فعالیت‌های کم سود اجتماعی Sozialisierung der Verlust betrieb).

آدلف واگنر^۱ و آلبرت شافل^۲ بر خلاف نظریه کلاسیک‌ها معتقدند که دولت نظم دهنده غیر اجتناب‌ناپذیر بخش‌های خصوصی بشمار میرود و تکالیف او بدو قسمت تقسیم میشود: اول اینکه بی‌عدالتیهای اجتماعی را، که اصل آزادی و رقابت اقتصادی از خود بجا میگذارد، از طریق وضع مالیاتها و یاحمايت از ضعفا با ایجاد تعادل لازم از بین می‌برد. دوم اینکه در کلیه رشته‌ها در مواقع ضروری دولت خود بعنوان تولیدکننده ظاهر شده، اگر چنانکه در فعالیتهای بخش‌های بزرگ خصوصی ناتوانی و دولتی از نقطه نظر مالی ملاحظه شود، بوسائل مختلف امکانات مالی در اختیار آنها قرار دهد.

بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹-۳۷ این تئوری را بوجود آورد که آزادی اقتصادی اختلال اقتصادی و اجتماعی بوجود می‌آورد و بدون دخالت دولت رفع بحران موجود میسر نیست بدینسان دوران خودسری رژیم

۱- Adolf Wagner.

۲- Albert Schafle.

سرمایه داری سپری شده و بیش از این دوام نخواهد داشت و ییکاری و ورشکستگی که نتیجه آزادی اقتصادیست بدون دخالت دولت بخودی خود نمیتواند اصلاح و مرمت یابد .

بعد از جنگ دوم جهانی به نام آزادی جدید اقتصادی Neo Liberalism که طرفداران آن عبارت بودند از هایکه Hayke کتابی تحت عنوان «The Road to Serfdom» در سال ۱۹۴۵ منتشر کرد و در آن مداخله دولت را در امور اقتصادی با عدم آزادی فردی مساوی دانست و آنرا انحرافی بطرف اقتصاد متمرکز دولتی تلقی نمود. عقیده او از طرف میسیس Mises با انتشار کتابی بنام آزادی خواهی « Liberalismus » بسال ۱۹۲۹ مورد تأیید قرار گرفت .

کیکه Köpke و مولر آرماک Müller Armaek با کمی تعدیل از نظریه مذکور طرفداری نمود که بخش خصوصی اولین گردانندگان تولید بشمار میروند و دولت فقط دو وظیفه مهم را بعهده دارد: اول اگر انحرافی در قوانین و اصول رژیم اقتصادی که منجر به بیعدالتیهای اجتماعی شود نمایان گردد دولت اقدام بمداخله کند و رقابت اقتصادی را که یکی از اصول سیستم سرمایه داری بشمار میرود دوباره برقرار نماید .

« Marktkonform » و همچنین به وسیله سیاستهای اعتباری « Diskontpolitik » و سیاست اعتباری کوتاه مدت « Mindestreservpoli Tik » و با وضع قوانین منع کارتل از آزادی اقتصادی دفاع نماید. برای اینکه مزیت سیستمهای مختلف اقتصادی کاملاً روشن شود لازم است مسائل از پوشش ایدئولوژی بیرون کشیده شوند . مثلاً آیا اداره امور راه آهن به بخش خصوصی و یا دولتی سپرده شود ارتباطی با رژیم دموکراسی و یا رژیمهای

دیگر ندارد. پس اگر بخواهیم حقیقت مسائل اقتصادی را بیایم آنها را نباید از دیدگاه ایدئولوژی مورد توجه قرار دهیم.

امروزه کارخانجاتی وجود دارند که فعالیت خصوصی در آنها اثرات منفی از خود بجا میگذارند. مثل شرکتهای بیمه، این شرکتهای تحت شرایط و ضوابطی در اجتماع مشغول فعالیت هستند در مقابل افراد جامعه و بایمه شدگان تکالیف و وظایفی از قبیل جبران خسارت و یا حذف مبلغ بیمه و یا تخفیف در مقدار آن دارند. مؤسسات بانکی نیز در همین ردیف قرار گرفته اند. مسأله تضمین حقوق مردم و دفاع از آن در مقابل این شرکتهای مؤسسات مزبور را بطرف دولتی شدن سوق میدهد و چاره‌ای جز آن هم بنظر نمیرسد پس این مسأله نیز بنوبه خود ارتباطی باهیچیک از ایدئولوژیها ندارد. در مقابل مؤسسات دولتی بعضی از مؤسسات خصوصی وجود دارد که فعالیت آنها منحصر بتولید کالاهای لوکس است. پیشرفت و توسعه این نوع تولیدات بستگی بابتکارات و استعدادهای فردی و خصوصی دارد بنابراین گرایش این نوع فعالیتها نیز معمولاً بطرف بخش خصوصی بیشتر است پس تشخیص اینکه کدامیک از این فعالیتها متعلق بدولت و کدامیک در انحصار بخش خصوصی است، ارتباطی به مسأله آزادی اقتصادی و یا عدم آزادی اقتصادی ندارد.

اگر بخواهیم رشته‌های دولتی را از بخش‌های خصوصی تفکیک نمائیم، باید تحت موازین و معیارهایی انجام گیرد و بامقایسه با آن ضوابط و معیارها تشخیص داد که هر یک از فعالیتها بکدامیک از دو بخش مورد نظر تعلق دارد.

تکنیک پیشرفته امروزه زینه‌های سنگینی را در بر دارد، در هر اقدام

احتیاج سرمایه‌های بزرگی است که سرمایه‌داران کوچک را بتنهائی قدرت انجام آن نیست و همین سرمایه‌گذاریهای بزرگ، اقتصاد را اجباراً بطرف تمرکز سوق میدهد و خطرات رقابت را خنثی و ضررهای احتمالی تولید را از میان بر میدارد، بمفهوم دیگر آزادی اقتصادی و اصل رقابت را که پایه و اساس اصول رژیم سرمایه‌داری بشمار میرود محدود و قابل انعطاف میسازد و بازار مشترک اروپا را میتوان یکی از ظواهر این امر بشمار آورد.

دراقتصاد بخش‌هایی وجود دارند که گردانندگان چرخهای اقتصاد کشور به شمار می‌آیند، مثل مؤسسات بانکی بخصوص بانک مرکزی، این مؤسسات درسیاست اعتباری هدف اصلی خویش را نمیتوانند سود و بهره آینده خود قرار دهند، بلکه در درجه اول رشد و توسعه اقتصادی مملکت پایه و اساس کار آنها را تشکیل میدهد «Konyunkturpolitik» بنا بر این تکالیف و فعالیت آنها کاملاً بصورت بخش‌های خصوصی انجام نمی‌گیرد بلکه حفظ سیاست تعادل اقتصادی کشور این نوع مؤسسات را هر روز بطرف دولتی شدن متمایل میسازد.

بدین ترتیب امروز در تمام کشورها راه برای دولتی شدن بعضی از مؤسسات که جنبه عمومی پیدا میکنند باز میشود، برای مثال میتوان دولتی شدن بانک انگلیس را نام برد که حکومت کارگری انگلستان در سال ۱۹۴۵ آنرا عملی نمود. حتی حکومت‌های محافظه کار نیز از آن پشتیبانی و حمایت بعمل آوردند.

مداخله دولت در امور اقتصادی باشکال مختلف انجام میگردد:

اول - بوسیله وضع مالیاتها و تنظیم قیمت‌ها و ممنوعیتها و همچنین سرمایه‌گذاری با مشارکت بخش خصوصی و تلاش برای رفع اشتباهات و

اشکالات و موانع آنها در راه حفظ منافع جامعه .

دوم - در موقعی که رشته‌های خصوصی بعللی نتوانند توسعه یابند که محرک جریان تولیدات دیگر باشند و با اینکه توانائی جذب کلیه نیروهای انسانی موجود را نداشته باشند (اشتغال کامل) در این صورت دولت بجای بخش خصوصی در فعالیتهای مزبور نمایان میگردد . پس فعالیت دولت معمولاً متوجه بخش‌هایی میشود که آنها کلید توسعه اقتصادی و یازیر بنای اقتصادی و محرک بخش‌های دیگر بشمار میروند و اشتغال کامل را میتوانند بوجود بیاورند .

سوم - دولت میتواند با در نظر گرفتن اقتصاد کل کشور Stukturplan فعالیت بخش‌های خصوصی را مشخص و معین نماید تا آنها بتوانند در آن محدوده تعیین شده بکار ادامه دهند ، مانند برنامه اقتصاد عمومی فرانسه در سال ۱۹۴۷ و سیاست یا تجارت نوین روزولت از سال ۱۹۳۲ به بعد (New Deal Roosvelts) .

اما انتقاد اصلی که امروزه بر اقتصاد دولتی وارد میشود اینست که بنای اقتصاد دولتی بر اساس سیستم بوروکراسی نهاده شده است . در صورتیکه در بخش خصوصی بوروکراسی تا آن اندازه توسعه نیافته است و در این بخش تصمیمات و اقدامات متخذ با سرعت بیشتری انجام میگردد .

حال باید دید مسأله بوروکراسی چیست و چه مفهومی دارد ؟

بوروکراسی سازمانی است که از یک عده رؤسا و کارمندان تشکیل یافته بطوریکه تعداد کارمندان و کارکنان این سازمانها در عرض ۵۰ سال اخیر بطور چشمگیری افزایش یافته و امروزه در آلمان و اطریش تعداد

آن نسبت بسال ۱۹۱۴ سه برابر شده است. بر تعداد مزبور باید کارمندان اتحادیه‌های اقتصادی و تعاونی اجباری را که امروزه بر حسب تمایلات فردی بوجود آمده و پس از چندی تبدیل به دولتی شده‌اند افزود. طرفداران توسعه دستگاه اداری با اشاره به حکومت‌های جدید دلایلی برای تئوری توسعه آنها ارائه میکنند. بدینمعنی که دولت‌های کنونی با تکنولوژی پیشرفته امروزه قادر نیستند که مانند سالهای ۱۹۱۴ جهت تأمین نیازمندیهای افراد، سازمان اداری کوچکی داشته باشند.

توسعه وسایل مونتوریزه، وسعت شهرها و ایجاد مراکز تأمین آذوقه... کلیه اینها احتیاج بدستگاه اداری بزرگ و مجهزی دارند.

این خود اشتباه بزرگی است که اگر قبول کنیم توسعه بوروکراسی فقط درسازمانهای دولتی توسعه یافته است. امروزه در اتحادیه‌های بزرگ اقتصادی چون تراستها همان دستگاه طویل اداری حکمفرمایی میکند، و برای رهبری همچون اتحادیه‌ها، کاغذ و میز تحریر و سایر لوازم دیگر کمتر از دستگاههای دولتی لازم نیست. بدین ترتیب در بخش‌های خصوصی نیز اخذ تصمیم بسلسله مراتب از مقامات بالا انتقال داده میشود بدینوسیله اخذ تصمیم و اجرای آن بصورت پیچیده و مشکلی درآمده است. پارکینسن Parkinson استرالیائی مطالعاتی در اینباره انجام داده و نشان میدهد که چگونه میز تحریر دستگاههای اداری دولتی بوسیله کارمندان جدید بدو قسمت تقسیم میشود و چگونه این کارمندان در انجام وظایف خود متقابلاً بطور سیستماتیک کنترل میشوند.

پارکینسن افزایش سالیانه کارمندان اداری را در استرالیا دو درصد برآورد کرده است، ولی در کتاب خود افزایش آنرا کاملاً توضیح نداده

است که آیاعلت آن در نتیجه پیشرفت تکنیک می باشد و یا افزایش جمعیت و یا تغییر احتیاجات زندگی مردم .

وضع بوروکراسی در بخشهای خصوصی نیز همانست که در سازمانهای دولتی دیده میشود یعنی تمام تصمیمات اداری بمدیریت انتقال پیدا میکند و همین تمرکز تصمیم در دست مقام رهبری باعث میشود که تصمیمات دستگاہهای مختلف منطبق بر موازین موجود اداری انجام نگیرد . پس با دلایل فوق بوروکراتسیم از ظواهر عصر ما بشمار میرود نه از ظواهر اقتصاد دولتی .

منابع

- 1_ DOBRETSBERGER , YOSEF : Volkswirtschafts - lehre, 1963.
- 2_HAUSMANN: Die Öffentliche Hand in Der Wirts- caft, 1954,
- 3_ KNIGHT : What is Wrong With The Economie System, 1939.
- 4_ MARBACH : Zur Frage der volkswirtschaftlichen Staatsintervention, 1954.